

معیار صحت علوم انسانی اسلامی سیره، گفتار و رفتار معصومین (ع) است

ملاک صحت علوم انسانی متداول، هنجار مدار یعنی متوسط عملکرد استفاده کنندگان از برنامه و ملاک صحت علوم انسانی اسلامی، ملاک مدار یعنی سیره، گفتار و رفتار امام معصوم (ع) است.



ملاک صحت علوم انسانی متداول، هنجار مدار یعنی متوسط عملکرد استفاده کنندگان از برنامه و ملاک صحت علوم انسانی اسلامی، ملاک مدار یعنی سیره، گفتار و رفتار امام معصوم (ع) است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی است از سید محمدرضا تقوی، استاد روانشناسی دانشگاه شیراز با عنوان واقعیت چیست؟ که در ادامه می خوانید؛

فلاسفه علم بر این اعتقادند که نگاه محقق به پدیده ها، کاملاً تحت تأثیر جهان بینی وی است و اینکه فرد غایت و جهت جهان را چگونه می بیند. فاعل شناسا در نگاه به پدیده ها، چه بخواهد یا نخواهد آن چیزی را دنبال می نماید که خواست اوست. نوع سؤالاتی که برای هر محقق مطرح می گردد، روش شناسی مورد استفاده و پاسخی که به یک سوال می دهد همه باید در یک راستا و هماهنگ با نظامواره فکری فرد باشد. هر محققى به دنبال یافتن شواهدی است که فرضیه او را تأیید یا تکذیب نماید (هر دو وجه قضیه برای محقق سودمند است چون به عناصر تأثیرگذار برای رسیدن به غایت نزدیک می شود). در این تلاش هم محقق دینی و هم محقق غیر دینی شواهدی را به نفع دیدگاه خود می یابند چون پدیده ها دارای وجوه مختلف هستند. با یافتن شواهد هم دیدگاه محقق دینی و هم محقق غیر دینی تأیید می شود. پس ۲ نوع علم تولید می شود (غیر دینی و دینی).

پس از دریافت دو نوع واقعیت (بفرمائید n واقعیت برای n محقق)، هر n محقق تلاش می نمایند تا برای رسیدن به اهداف خود، از طریق شتاسایی و افزایش ظرفیت پدیده ها، نقطه مطلوب خود را دنبال نمایند (و علی الظاهر موفق هم می شوند). پس علی الظاهر این چنین نیست که یک محقق، شواهدی را به نفع خود پیدا می کند و دیگری نه. شاید اینجور هم نباشد که یکی واقعیت را تحریف می کند و دیگری نه. و خداوند هم هر دو را امداد می نماید (گرچه ما فلسفه تاریخ شیعی را به سمت توحید ترسیم می کنیم). به عبارت دیگر هرکس هرچه از دنیا بخواهد بدست می آورد. یعنی در واقعیت هم ظرفیت این وجود دارد که در ان شرایطی را بیابی که از آن بتوانی به نفع جریان دین برداشت کنی و هم ظرفیت استفاده از آن بنفع جریان غیر دینی.

شاهد مثال، شاید تحلیل وضعیت مردم ایران در سالهای ۵۵ و ۵۶ (قبل از انقلاب) باشد. وقتی امام (ره) مسائل را تحلیل می نماید در مردم، ظرفیت انقلاب کردن را می بیند (این را محقق غیر دینی ادراک نمی کند به خاطر اینکه با نظریه اومانستی عالم را مشاهده می کند). وقتی محقق اومانستی مردم را تحلیل می کند آینده را به نفع نظام لیبرال دمکراسی می بیند چون در مردم این گونه ظرفیت ها را جستجو می کند. واقعیت این است که هر دو ظرفیت در جامعه وجود دارد، و به نفع هر دو فرضیه، شواهدی وجود دارد. احتمال توفیق هم برای هر دو جریان وجود دارد. علوم انسانی اسلامی (اگر نظام واره ببینید)، مَعْدِ شکل دادن جامعه و ارزش های دینی، و علوم انسانی متداول، در خدمت انسان با تفکر اومانستی است.

تعبیر بزرگان دین این است که آنچه در عالم دنیا به منصف ظهور می رسد عقبه ای بس طولانی در عوالم دیگر دارد. در نشئه مادی حیات، رشد موجودات مادون انسان، عمدتاً نیازمند آماده بودن شرایط بیرونی است. مثلاً گیاه رشد می کند اگر شرایط خاک، آب، نور و غیره فراهم باشد. در سوی دیگر ملائکه حضور دارند که کارگزاران الهی برای انجام امور هستند. ملائکه با میزان مشخصی از کمال خلق می شوند و تا پایان نیز این مقدار از کمال را حفظ می کنند.

اما داستان انسان متفاوت است. در لحظه تولد با کمترین توانایی عملی، اما سرشار از استعدادها متفاوت به دنیا می آید. ترکیبی از شرایط محیطی و انتخاب های او، سرنوشت او را رقم می زند. اما بین عوامل درونی (طلب و اراده) و عوامل بیرونی (انچه از بیرون از نفس فرد بر وی عارض می گردد) عمدتاً اصالت با درون (و انتخاب های فرد) می باشد و چون طلب و اراده از ویژگی های انسان است می تواند دست به انتخاب بزند. واقعیت کدام است؟ آیا از قبل شکل گرفته است و تا آخر ادامه می یابد و ما مجبور به قبول آن هستیم و وظیفه علم تنها کشف واقعیت موجود است؟ یا ظرفیت هایی در انسان وجود دارد که می تواند واقعیت موجود را به سمت واقعیت مطلوب تغییر دهد؟

با قبول پیش فرض اخیر، به نظر می رسد حداقل در علوم انسانی، واقعیت موجود لحظه به لحظه بر اساس عملکرد مجموعه افراد شکل می گیرد و یا ساخته می شود. چگونگی شکل گیری واقعیت قطعاً یکی از سوالات محققین علوم انسانی امروز است. آیا یک واقعیت وجود دارد یا واقعیت محقق (تحقق یافته) و واقعیت مطلوب وجود دارد شبیه آنچه جناب استاد خسرو پناه در مورد انسان می گویند تحت عنوان انسان شایسته (بایسته) و انسان تحقق یافته؟ چه عواملی واقعیت را در عمل شکل می بخشند؟ پارادایم های مختلف چه تعبیر و تفسیری از واقعیت دارند؟ و نقد ما بر آنها چیست؟ آیا می توان بر روی یک دیدگاه مختار به تفاهم رسید؟ و اساساً دلالت ضمنی این مباحث برای پیشبرد علوم انسانی در جامعه ما کدام است؟

به نظر می رسد که برای پاسخ به سوال واقعیت چیست؟ باید به این سوالات جواب دهیم:

(الف) آیا واقعیتی مستقل از ذهن و اراده انسان ها وجود دارد (دیدگاه اثباتی)، یا واقعیت تابع تفسیر و اراده افراد و جوامع است (دیدگاه تفسیری) و یا واقعیت از یک جبر تاریخی تبعیت می کند (دیدگاه انتقادی)؟

(ب) آیا واقعیت واحد و جهان شمول (دیدگاه اثباتی) یا متکثر و متعدد (دیدگاه تفسیری) است و یا...؟

(ج) آیا واقعیت ثابت (دیدگاه اثباتی) و یا متغیر (دیدگاه تفسیری) است و یا هر دو (دیدگاه انتقادی)؟ واقعیت: واحد یا متکثر؟ شکل دار یا شکل دانی؟ یافتنی یا ساختنی؟

قبلاً گذشت که نگاه محقق به پدیده ها تحت تأثیر جهان بینی وی است و اینکه غایت و هدف را چگونه می بیند؟ در هر تلاش علمی موفق، هم محقق اومانیستی و هم محقق دینی، شواهدی را به نفع دیدگاه خود می یابند. چون محققین می توانند از زوایای مختلفی به پدیده ها نگریند و ارتباط های متعددی را بین آنها بیابند. با جمع آوری شواهد، نوعاً هم دیدگاه محقق اومانیستی و هم دیدگاه محقق دینی تأیید می شود. معمولاً نسبت هایی که محققین با رویکردهای مختلف بین ۲ یا چند متغیر برقرار می نمایند و گزاره هایی که شکل می دهند هیچیک آشکارا غلط نیستند. هم علوم انسانی متداول و هم علوم انسانی اسلامی، متکی به رئالیسم (واقعیت) هستند. در یک دسته بندی کلی (و با تسامح از تفاوت های جزئی) ملاک صحت علوم انسانی متداول، هنجار مدار (متوسط عملکرد استفاده کنندگان از برنامه) و ملاک صحت علوم انسانی اسلامی، ملاک مدار (سیره، گفتار و رفتار امام معصوم (ع)) است (البته مرزبندی های جزئی تری را باید بدست داد که فعلاً مد نظر نیست).

یکی از ابزارهای مهمی که انسان ها برای زیست و بقا بهتر خویش در اختیار دارند علم است. بدیهی است که پارادایم های مختلف تلاش می نمایند تا افراد را متقاعد نمایند که حقیقت آن چیزی است که آنها ارائه می دهند. در طول حداقل ۲۰۰ سال گذشته پارادایم های علوم انسانی با تعریفی ویژه از انسان، هستی و معرفت دیدگاه های خود را مطرح کرده اند. جامعه امروز نیاز دارد تا با شناسایی و نقد این پارادایم ها، دست به انتخاب صحیح زده و با مشخص نمودن معیاری، به بررسی صحت و سقم آنها پردازد. بدین وسیله از همکاران محترم دعوت به عمل می آید تا ضمن معرفی و مرزبندی با پارادایم های موجود از جمله پارادایم های اثباتی، تفسیری، انتقادی و … دیدگاه مختار خود در این زمینه را مطرح نمایند.

احتمالاً بتوان دیدگاه مختار را در مقایسه با سه پارادایم متداول به صورت زیر جمع بندی نمود:

(۱) دیدگاه اثباتی: واقعیت مستقل از ذهن انسان ها در عالم وجود دارد (وجه تشابه با دیدگاه اثباتی). اراده های مختلف (در رأس آن اراده الهی، در درجه دوم اهمیت اراده اولیا و انبیا الهی، که در طول تاریخ عمل کرده است و در درجه سوم اهمیت اراده سایر افراد، به نسبت قابلیتشان برای تأثیرگذاری) در شکل دهی واقعیت تأثیر جدی دارد. بعلاوه، واقعیت، حداقل در مطالعات انسانی، مانند مطالعات علوم طبیعی و مادون انسانی، به صورت مکانیکی و شکل یافته از قبل نیست بلکه عوامل سه گانه فوق در ساختن و شکل دادن آن تأثیرگذار است. همچنین نقش انسان محدود به کشف واقعیت موجود (تحقق یافته) نیست بلکه انسان می تواند واقعیت مطلوب (یا بایسته) را شکل دهد (وجه اختلاف با دیدگاه اثباتی).

(۲) دیدگاه تفسیری: اراده افراد و جوامع می تواند در شکل دهی و یا ساختن واقعیت تأثیرگذار باشد (وجه تشابه با دیدگاه تفسیری) اما نه اینکه واقعیتی مستقل از ذهن وجود نداشته باشد و یا تنها افراد و نخبگان در شکل دادن واقعیت تأثیرگذار باشند (وجه اختلاف با دیدگاه تفسیری).

3) دیدگاه انتقادی: واقعیت در بعد زمان از سنت‌هایی تبعیت می‌کند (وجه تشابه با انتقادی)، اما نه این که جبر تاریخی حاکم باشد، بلکه در شکل دهی واقعیت، حاکمیت سنت‌های الهی از جمله اراده‌های سه‌گانه مذکور (که ذکر آنها رفت) تاثیرگذارند (وجه اختلاف با دیدگاه انتقادی).

بحث فوق در سطح نظری سعی می‌کند دیدگاه مختار را احصاء نماید. اما باید دلالت‌های ضمنی و آشکار این بحث را در حوزه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پیدا کنیم. واقعیت واحد است یا متکثر؟

دیدگاه اثباتی به دنبال کشف واقع است. واقعیت را واحد می‌پندارد که باید محقق (دانشمند علوم انسانی) آن را بیابد. اما در اصل، هیچ پدیده‌ای به صورت تفریدی و تجریدی، بدون در نظر گرفتن سیستمی که آن را احاطه کرده باشد قابل تفسیر و معنایابی نیست. همه امور در ربط معنی می‌دهند و تعیین می‌یابند. یعنی یک پدیده وقتی در یک سامانه خاصی قرار می‌گیرد یک معنای ویژه‌ای دارد و یا ممکن است نوع خاصی از ارتباط با سایر پدیده‌ها را داشته باشد. همان پدیده در یک سامانه دیگر ممکن است معنای دیگری را به ذهن متبادر سازد و روابط دیگری را بتواند با سایر پدیده‌ها برقرار نماید.

به عبارت دیگر این چنین نیست که اگر محقق توانست رابطه‌اشیء اول باشیء دوم را در یک سامانه خاص نشان دهد محقق دیگری نتواند در یک سامانه متفاوت رابطه‌اشیء اول با شیء سوم را معرفی نماید. در این صورت محقق اول، به معرفی یک رابطه می‌پردازد و محقق دوم به معرفی رابطه دیگری. محتمل است که هر دو نوع رابطه هم در سامانه خودشان معرف واقعیت باشند. لذاست که پدیده‌ها وقتی در تعیین‌های مختلف قرار گیرند احکام متفاوتی بر آنها مترتب می‌گردد.

برای مثال در دستگاه هندسه اقلیدسی می‌گوئیم از یک نقطه خارج از یک خط، تنها یک خط می‌توان به موازات خط فرضی رسم کرد. اما وقتی دستگاه عوض می‌شود در دستگاه هندسه غیر اقلیدسی می‌بینیم که می‌توان از یک نقطه خارج از یک خط فرضی دو خط موازی (در هندسه هذلولی) و یا هیچ خط موازی (در هندسه بیضوی) به موازات آن ترسیم نمود. واقعیت واحد است یا متکثر؟

در بخش قبل گذشت که واقعیت در دستگاه‌های مختلف متفاوت است و ما با واقعیت‌های متکثر روبرو هستیم. برای مثال وقتی خانواده بر محور دین استوار می‌گردد، روابط بین افراد خانواده به نحوی ویژه تعریف می‌گردد. وقتی دستگاه عوض می‌شود و روابط بین خانواده بر محور قدرت و یا ثروت تعریف می‌شود روابط به نحوی دیگر تعریف می‌شوند. این تفاوت در دستگاه‌های مختلف در جامعه نیز وجود دارد. وقتی جامعه بر مبنای نظام سوسیالیستی است نسبت به وقتی که جامعه بر مبنای سرمایه‌داری است روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به صورت متفاوتی تعریف می‌شوند. یکی از دلالت‌های ضمنی این بحث این است که بپذیریم در اغلب موارد، بیشتر یکی از اشکال واقعیت را شاهدیم و در سامانه پیرامونی خود می‌یابیم. لیکن محتمل است که شکل‌های دیگری از واقعیت نیز در سامانه‌های دیگر اجتماعی وجود داشته باشد و شکل‌های دیگری از واقعیت نیز بتواند در سامانه‌های دیگر محقق گردد. و چه بسا ما بتوانیم (و یا به لحاظ عرفی، اخلاقی و یا دینی وظیفه داشته باشیم) برای حاکم کردن واقعیت مطلوب تلاش کنیم.

از منظر علوم انسانی اسلامی، می‌توان روابط در یک سامانه اجتماعی را به نسبی تعیین نمود که دین مقرر داشته و آن را مایه رشد انسان قرارداده است. در این صورت، وظیفه علوم انسانی اسلامی عبارتند از: ۱) احصاء قواعدی که از عالم تشریح در موضوع مورد مطالعه قابل استخراج است، ۲) ادراک پازل کلی سبک زندگی و ۳) استخراج احکام لازم در جاهایی که دین صامت است. در این صورت، معیار صحت دانش تولید شده آن است که بتواند الف) سودمندی و کارایی برنامه توسط کاربران، در عمل و تجربه اجتماعی نشان داده شود و ب) ضمن انطباق کلی با اهداف و غایات در نظر گرفته شده برای انسان (از سوی شارع)، با مجموعه سبک زندگی اسلامی هماهنگ و مقوم سایر احکام دین باشد بنحوی که شاهد بیشترین هماهنگی در کل نظامواره سبک زندگی باشیم.

آیا علم مدرن واقعیت را کشف می‌کند و یا واقعیت را شکل می‌دهد؟

به نظر می‌رسد تعریف علم به معنای کشف واقع را باید با احتیاط بکار برد (حداقل با آنچه که امروز به عنوان علم به شکل رسمی جاری و ساری است). شاید بتوان این تعریف را تا حدود ۲۰۰ سال پیش پذیرفت. اما انقلاب کپرنیکی کانت، که ابتدای دانش مدرن بر آن استوار است این تعریف را بهم زد. ایده کانت جدید و استثنایی بود و تاریخ ساز شد. او بجای هماهنگ کردن ذهن با عین (کشف واقع)، هماهنگی عین با ذهن (سوبرکتیویسم) را مطرح کرد. اینک فاعل شناسا با تفکر اومانیستی به دنیا می‌نگرد. چنین انسانی نیازها و سوالات خاصی دارد که به آنها می‌پردازد. پاسخ‌هایی هم

متناسب با نوع زیست و اهداف خود فراهم می کند. پس دانش مدرن به کشف واقعیت نمی پردازد بلکه واقعیت را به نحوی دستکاری می کند و شکل می بخشد که نیازهای انسان اومانیست تأمین گردد.

ما چه می کنیم؟ ما این دانش را می خوانیم و آن را نشر می دهیم. حداکثر آن را ارزیابی می کنیم. بخشی را مطابق و بخشی را مغایر دین ارزیابی می کنیم. اینک سوال پیش رو این است: آیا واقعیت تنها به یک شکل می تواند محقق شود آن هم به شکلی که انسان اومانیست آن را محقق می کند؟ آیا ایشکالی دارد که ما نیز متناسب با نیازهای خود دانش را شکل دهیم؟ در غیر این صورت، چه نسبتی بین دانش و نیازهای ما وجود خواهد داشت؟

دانش مدرن بر اساس شواهد تجربی استوار است. بنابراین نمی توان در سطح تجربه و ارزیابی گزاره ها، ایشکالات آن را دید. آیا ممکن است تک گزاره های یک دانش، تأیید تجربی داشته باشد اما جهت گیری کلی آن دانش سکولار باشد؟ شواهدی وجود دارد که نشان می دهد در برخی مؤلفه ها، میزان دینداری دانشجویان در زمان دانش آموختگی، به نسبت زمان ورود به دانشگاه، کاهش یافته است. توجیه علمی این یافته آن است که دانش متداول تمرکز بر واقعیت مشهود است و واقعیت غیب را یا قبول ندارد و یا نقشی برای آن در تولید دانش قائل نیست و این درست برعکس آموزه های دینی است که جایگاه واقعیت غیب را بالاتر و تمرکز بر روی واقعیت غیب و مشهود است. تمرکز دائم (به صورت تراکمی) بر واقعیات مشهود، رفته رفته هاضمه فکری متعلمین را نسبت به واقعیات غیب بیگانه می کند. بنابراین گزاره ها می توانند درست باشند اما سرجمع در متعلمین، تدریجاً گرایشات سکولار را تقویت نماید.

در بخش قبل تمرکز آموزش های رسمی بر واقعیت مشهود دانسته شد. دلالت ضمنی آنکه وقتی متعلمین ما در آموزش های خود برای سالیان طولانی بر واقعیت مشهود متمرکز شوند و از پرداختن و تعمق به واقعیت غیب محروم باشند، طبیعی است که هاضمه فکری آنها تدریجاً با واقعیت غیب احساس بیگانگی می کند. دلالت مهم این بحث آن است که در عین حال که گزاره های یک دانش می تواند تأیید تجربی را در یک سامانه دریافت نماید اما محتمل است که جهت گیری آن به سمت سکولار باشد.

دانش یک سامانه (نظام واره یا سیستم) است و سامانه شامل سه مؤلفه مهم: (۱) عناصر، (۲) ارتباط بین عناصر و (۳) جهت است. عناصر در سامانه دانش مدرن، همان مفاهیم پایه یا متغیرها هستند. ارتباط بین مفاهیم پایه، دومین مؤلفه است که منتهی به شکل دادن فرضیه ها و نظریه ها می شود. جهت سامانه نیز، تابع اهداف و غایات فاعل شناسا است. مفاهیم پایه و نوع ارتباط بین مفاهیم پایه، تابع جهت حرکت سامانه است (در غیر این صورت سامانه، دچار ناهماهنگی شده و فرو خواهد ریخت).

اگر جهت دانش، تأمین نیازهای انسان با تعریف اومانیستی باشد مفاهیم پایه و نوع ارتباط بین آنها نیز متناسب با تعریف انسان اومانیستی شکل می گیرند و اگر جهت دانش، تأمین نیازهای انسان با تعریف دینی باشد مفاهیم پایه و ارتباط بین آنها نیز متناسب با انسان شناسی دینی شکل می گیرند.

کسانی که جهت حرکت سامانه را (به عنوان یک مؤلفه مهم و مهم ترین مؤلفه سامانه) در نظر نمی گیرند نمی توانند ارزیابی دقیقی از صحت و سقم مفاهیم پایه و ارتباط بین آنها داشته باشند (در نظر داشته باشیم که نسبت های تعریف شده بین متغیرها / مفاهیم پایه، در دانش مدرن نیز، نسبت های غلطی نیستند. زیرا اگر این نسبت ها غلط باشند اساساً دانشی شکل نمی گیرد).

تحول در علوم انسانی نیازمند (۱) گفتمان سازی، (۲) داشتن مطالبه و مهم تر (۳) نیازمند شکل دادن واقعیت و نه پذیرفتن واقعیتی که دیگران آن را شکل داده اند، می باشد. انسان عامل و خلاق می تواند واقعیت را به شکل های متعدد و متناسب با تعریفی که از انسان، معرفت و غایت ارائه می کند، محقق گرداند.